

پی آمدهای حمله‌ی مغول به ایران

در سده‌های میانه، تهاجمات جهان‌گشایان صحراگرد به نواحی آباد و متمدن معمولاً باعث خرابی و ویرانی این نواحی می‌گردید. فتح ایران به دست سلجوقیان خصوصاً با غارت و تخریب همراه بود (۱). سرشت ویرانگرانه‌ی تهاجم اغزهای بلخ به خراسان در سال‌های پنجاه سده‌ی ششم هجری / دوازدهم میلادی مشهور و انگشت‌نماست (۲). اما فتح ایران به دست مغولان در این کشور نیز مانند سرزمین‌های دیگر آن چنان خرابی و انحطاطی را به بار آورد که قابل مقایسه با ویرانی‌های حاصل از تاخت‌وتازهای اغزها نیست. این ویرانی بر اثر فتوح چنگیزخان که بیش‌تر اقوام مغول و ترک و دیگر صحراگردان آسیای میانه را تحت فرمان‌روایی خویش متحد ساخته بود پیش آمد، و نه چندان با قساوت و سبعیت ارتجالی، که با امحای منظم جمعیت غیرنظامی در مجموعه‌ای از شهرها (بلخ، مرو، نیشابور، هرات، توس، ری، قزوین، همدان، مراغه، اردبیل و غیره) و بایر و ویران کردن کلیه‌ی نواحی همراه بود. این کشتار عام نظامی کامل بود، به ابتکار و دستور فرماندهان به اجرا گذاشته شد و هدف آن از میان بردن از پیش اندیشیده‌ی آن عناصر جمعیت که می‌توانستند در برابر مهاجمان درایستند، ترساندن بقیه و گه‌گاه، تهیه‌ی مراتع برای صحراگردان بود.

«ابن اثیر» هجوم مغول را فاجعه‌ی جهانی عظیمی می‌داند (۳). حتا «جوینی» که تاریخ‌نگار طرف‌دار مغولان است، درباره‌ی قتل عام‌هایی که بر دست سرداران چنگیزخان صورت گرفته، بدین نتیجه می‌رسد که: «... هر کجا که صد هزار خلق بود ... صد کس نماند» (۴). بیش از یک قرن پس از تهاجم مغول، یعنی در سال ۷۴۰ ق/ ۱۳۳۹-۴۰م. حمدالله قزوینی، تاریخ‌نگار و جغرافیایانویس، «خرابی (زمان کنونی) را نتیجه‌ی ظهور دولت مغول و قتل عامی که در آن زمان رفت» می‌داند و می‌افزاید که: «و شک نیست که اگر تا هزار سال دیگر هیچ حادثه واقع نشدی، هنوز تدارک‌پذیر نبودی و جهان با آن حال اول نرفتی که پیش از آن واقع بود» (۵). چنین است گواهی معاصران ایام تهاجم مغول.

بدین ترتیب در مورد زوال و انحطاط اقتصادی و فرهنگی ایران و نیز سرزمین‌های مجاور تردیدی نمی‌توان کرد. اما تنها در صورتی می‌توانیم تصویر گویایی از این انحطاط به دست آوریم که اطلاعات پراکنده و مختلفی را که تاریخ‌نگاران و جغرافیایانویسان سده‌ی هفتم و هشتم هجری / سیزدهم و چهاردهم میلادی به دست داده‌اند، گردآوری کرده در کنار هم بگذاریم و آن‌ها را با آگاهی‌هایی که از دوره‌ی پیش از مغول داریم مقایسه کنیم.

نتیجه‌ی اولین تهاجم مغول، سقوط جمعیت عمدتاً شهری و روستایی به واسطه‌ی قتل عام و برده و اسیر گرفتن مردم، فرار بقایای جمعیت، و ترک مناطقی بود که در گذشته از جمعیت موج می‌زدند. منابع عرب و ایرانی، هنگامی که از کشتار عامی

که در مجموعه‌ای از شهرها و نواحی صورت گرفته یاد می‌کنند، ارقامی گنج‌کننده به دست می‌دهند. مثلاً گویند که در تصرف نیشابور در سال ۶۱۷ ق / ۱۲۲۰ م، تنها یک میلیون و هفتصد و چهل و هفت هزار مرد قتل عام شدند (۶). به روایت ابن اثیر، در تسخیر مرو هفتصد هزار تن از مردم شهر کشته شدند (۷)، اما جوینی رقم کشتگان را یک میلیون و سیصد هزار تن ذکر می‌کند (۸). در اوایل سال ۶۲۰ ق / ۱۲۲۲ م. که هرات باری دیگر بر دست مغولان مسخر گشت، گویند که یک میلیون و ششصد هزار تن از اهالی شهر قتل عام گردیدند (۹). حمدالله قزوینی شمار کشتگان بغداد در تسخیر این شهر بر دست هلاکو را ششصد هزار تن تعیین می‌کند (۱۰). منابع در توصیف کشتارهایی که در شهرهای کوچک‌تر اتفاق افتاده، ارقام کم‌تری به دست می‌دهند: در نسا هفتاد هزار تن به قتل رسیدند (۱۱)؛ در ناحیه‌ی بیهق (که شهر عمده‌ی آن سبزوار بود) هفتاد هزار مرده شمارش کردند (۱۲)؛ دوازده هزار تن در تون (قهبستان) به هلاکت رسیدند، و قس علی هذا (۱۳). البته نمی‌توانیم بپذیریم که همه‌ی این ارقام کاملاً قابل وثوق باشند. حتی اگر قبول کنیم که این ارقام ساکنان روستاهای اطراف شهر را نیز شامل می‌شوند، مع ذلک قبول این که در یک اقتصاد فئودالی چنین [تعداد] نفوسی زندگی می‌کردند دشوار است. اگر چند در این ارقام مبالغه رفته است، اما نباید تصور کرد که همه‌ی آن‌ها زاینده‌ی خیال می‌باشند. همین که چنین ارقامی در منابع مختلف، خواه آن‌هایی که سمت و سوی مخالف مغولان داشتند، خواه آن‌هایی که در جهت موافقت و هواداری از آن‌ها می‌رفتند، آمده، حاکی از کشتار توده‌ی وسیعی می‌باشد که در مخیله‌ی معاصران این وقایع تأثیر گذاشته بود. و نیز جای انکار نیست که شهرهایی نظیر «ری» چنان از جمعیت خالی گردیدند که هرگز رونق گذشته‌ی خود را بازیافتند و قرن‌ها نامسکون و ویران باقی ماندند. همچنین باید در نظر داشت که بسیاری از مردم را به اسارت و بردگی بردند، یا بر اثر بیماری‌های واگیر یا گرسنگی - که ملازم طبیعی تهاجمات خراجی بودند - از پای درآمدند (۱۴). با در نظر گرفتن همه‌ی این‌ها، تردیدی نمی‌توان کرد که میان سال‌های ۶۱۷ ق / ۱۲۲۰ م. و ۶۵۶ ق / ۱۲۵۸ م. جمعیت ایران چندین بار تقلیل یافت. و از این حیث، نواحی شمالی و شرقی ایران بیش‌ترین صدمه را دیدند. متأسفانه منابع هیچ‌گونه ارقام جامعی درباره‌ی جمعیت ایران پیش و پس از فتوح مغول به دست نمی‌دهند.

خراسان بیش از بلاد دیگر آسیب دید. یاقوت در دهه‌ی دوم سده‌ی هفتم هجری / سیزدهم میلادی، از رونق و پیش‌رفت خراسان سخن می‌گوید (۱۵). بنابر روایت «نسوی»، در طی تهاجم نخست مغولان به خراسان در سال‌های ۲۰-۶۱۷ ق / ۱۲۲۰-۲۳ م. کلیه‌ی شهرها و قلاع ویران گشتند و قسمت اعظم جمعیت، هم در شهرها هم در مناطق روستایی یا هلاک گردیدند یا به بردگی گرفته شدند، در صورتی که جوانان را برای عملیات شهربندان به حشر برده بودند؛ فاتحان هیچ کس را

آسوده نگذاشتند (۱۶). جوینی می‌گوید که «تولوی» در دو - سه ماه بسیاری از نواحی خراسان را چنان ویران ساخت که آن‌ها را «چون کف دستی» [صاف] گردانید (۱۷). «سیفی» که حدود سال ۶۲۰ ق / ۱۳۲۱ م. می‌نوشت، به نقل از سال‌خوردگانی که شاهد عینی واقعه‌ی تهاجم مغول به خراسان بودند، می‌گوید که در ناحیه‌ی هرات «نه مردمی باقی مانده و نه گندم و نه آذوقه و نه پوشاک» (۱۸) و «از حدود بلخ تا حد دامغان یک سال، پیوسته خلق، گوشت آدمی و سگ و گربه می‌خوردند (۱۹)، چه چنگیزخانین جمله انبارها را سوخته بودند» (۲۰).

می‌توان از روی داستان‌هایی که سیفی نقل می‌کند، پی برد که زندگی در ناحیه‌ی هرات چگونه بوده است: پس از قتل عام سال ۶۱۷ ق / ۱۲۲۰ م. تنها شانزده نفر در هرات جان به سلامت برده بودند، و اگر فراریان جاهای دیگر را به آن بیافزاییم، شمار کسانی که جان به در برده بودند از چهل تن تجاوز نمی‌کند (۲۱). و شمار نجات یافتگان روستاهای اطراف هرات از صد نفر بیش‌تر نبودند (۲۲). سیفی با نقل خاطرات سال‌خوردگان، داستان‌های تکان دهنده‌ای درباره‌ی شرایط زندگی چهل تن از نجات یافتگان روایت می‌کند که در خرابه‌ها و بیغوله‌های شهر زندگی می‌کردند (۲۳): آنان نخست از لاشه‌های جانوران و انسان‌ها تغذیه می‌نمودند، سپس به مدت چهار سال، این مشتی مردمی که اتفاقاً جان به در برده بودند توانستند تنها با غارت کاروان‌هایی که در جاده‌ها آمد و شد می‌کردند به حیات خود ادامه دهند؛ و برای این کار نیز گه‌گاه ناچار می‌شدند از صد و پنجاه تا هشتصد کیلومتر از هرات دور شوند. در سال ۶۳۴ ق / ۱۲۳۶ م. که خان بزرگ «اوگدای قآن» موافقت کرد که شهر هرات را بازسازی کنند و برخی جامه‌بافانی را که به اسارت برده بودند به این شهر بازگرداند، اینان ناچار گردیدند پیش از همه جویی را که انباشته شده بود پاک کنند و با بستن یوغ گاواهن به خود، زمین را برای کاشتن غله شخم بزنند، زیرا در روستاهای اطراف هرات نه یک روستایی مانده بود و نه گاوی (۲۴).

به روایت یاقوت (۲۵)، ناحیه‌ی بلخ در آغاز سده‌ی هفتم هجری / سیزدهم میلادی، پیش از تهاجم مغول ثروت فراوان داشت، ابریشم تولید می‌کرد و غله‌اش چندان فراوان بود که انبار غله‌ی خراسان و خوارزم بود. از زندگی شاعر و عارف بزرگ ایران، جلال‌الدین رومی فرامی‌گیریم که بلخ در سده‌ی ششم و اوایل سده‌ی هفتم هجری / دوازدهم و اوایل سیزدهم میلادی، حدود دویست هزار سکنه داشت (۲۶). سیاحان و جهان‌گردانی که از بلخ گذشتند، نظیر چانگ‌چون، فیلسوف تائوگرای چینی (۶۲۰ ق / ۱۲۲۳ م.)، مارکوپولو (نیمه‌ی دوم سده‌ی هفتم هجری / سیزدهم میلادی) (۲۹)، و ابن‌بطوطه (سال‌های سی سده‌ی هشتم هجری / چهاردهم میلادی) (۳۰) به ما خبر می‌دهند که این شهر و اطراف آن متروک و خالی از سکنه بود.

پس از آن که واحه‌ی «مرو» سه بار بر دست مغولان ویران گردید (۲۰-۶۱۸ ق / ۳-۱۲۲۱ م.)، کشاورزی و سد رودخانه‌ی

مرغاب از میان رفت، گله‌های دام را به غارت بردند و غله‌های آن را تاراج کردند. پس از آن، قتل عام مردم در پی آمد تا این که «در شهر و روستا صد کس نمانده بود و چندان ماکول [= خوراک] که آن چند معدود مغول را وافی باشد، نمانده» (۳۱). در تمامت شهر توس تنها پنجاه خانه مسکون ماند (۳۲). نیشابور پس از کشتار تمامی مردم شهر، به کلی از سکنه خالی و ویران گشت (۳۳)؛ در شهر یک دیوار سالم برجای نماند و نواحی روستایی نیز دستخوش نهب و ویرانی شده بودند (۳۴). «نزاری» شاعر می‌گوید که در سال‌های هفتاد سده‌ی هفتم هجری / سیزدهم میلادی بسیاری از روستاهای قهستان هنوز از سکنه خالی بودند و شهر «قاین» هنوز آب نداشت (۳۵)؛ دوازده هزار تن در «تون» کشته شده بودند؛ به فرمان هلاکو کلیه‌ی اسماعیلیان قهستان قتل عام گردیدند (۳۶).

فتح طبرستان (مازندران) بر دست مغولان بر این ولایت نیز ضایعات سنگینی وارد ساخت. به گفته‌ی «ابن اسفندیار» مورخ محلی این ناحیه (آغاز سده‌ی هفتم هجری / سیزدهم میلادی) «از دینار جاری تا به ملاط که حد طبرستان است به طول و عرض کوه‌ها کشیده از ری و قومس تا ساحل دریا جمله معمور و دیه‌ها به یک‌دیگر متصل بود، چنان که یک بدست [= و جب] زمین خراب و بی‌منفعت نیافتند» (۳۷). و «جمله‌ی زمین او ریاض و حدایق که چشم، الا بر سبزه نیفتد» (۳۸). و محصولات این ولایت چنان بود که در کل فصول سال انواع گیاهان تر و تازه و مقدار فراوانی گندم، برنج، گاورس و انواع گوشت طیور و وحوش وجود داشت (۳۹)؛ و «هرگز در او درویشی مدقع چنان که در سایر بلاد باشند، یافت نشود» (۴۰). همین مورخ می‌گوید که اوضاع ولایت پس از تصرف آن بر دست مغولان پریشان گشت و در سراسر خراسان انبوهی از بردگان طبری به سر می‌بردند که آنان را از ولایات‌شان به اسارت برده بودند (۴۱). مورخ محلی، ظهیرالدین مرعشی که حدود سال ۸۷۵ ق / ۱۴۷۰ م. می‌نوشت، می‌گوید که تا زمان وی هنوز خرابه‌ها و تل‌های خاکستر ایام تهاجم مغول به این ولایت باقی مانده است (۴۲). یاقوت می‌نویسد که گرگان - که در مجاورت طبرستان قرار دارد - در آغاز سده‌ی هفتم هجری / سیزدهم میلادی ناحیه‌ای غنی و پر برکت بود و محصولات گرمسیری و گندم و ابریشم فراوان از آن جا برمی‌خاست. وی در ذکر نمونه‌ای از ثروت این ناحیه، از ضیعه‌ای یاد می‌کند که یک میلیون درهم قیمت داشت و پانصد هزار درهم به اجاره‌اش داده بودند (۴۳). اما حمدالله قزوینی از ویرانی گرگان بر دست مغولان سخن می‌گوید و می‌نویسد که در روزگار وی (۷۴۱ ق / ۱۳۴۰ م.) مردم اندکی در آن جا زندگی می‌کنند (۴۴). در فرمانی که «غازان» در مورد کشت زمین‌های متروک صادر کرد، به زوال شبکه‌ی آبیاری نیز اشاره نمود.

(* پتروشفسکی، ی. پ. «اوضاع اجتماعی - اقتصادی ایران در دوره‌ی ایلخانان»: تاریخ ایران کمبریج، جلد پنجم،

گردآورنده: ج. ا. بویل، ترجمه‌ی حسن انوشه، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۹، ص ۴۶۱-۴۵۶

(۱) نگاه کنید مثلاً به فخرالدین گرگانی، ویس و رامین (چاپ م. مینوی، ۱۳۱۴)، ص ۲۳-۲۴ (پیش‌گفتار شاعر درباره‌ی ویرانی روستاهای واحه‌ی اصفهان)؛ ابن بلخی، فارسنامه (چاپ لسترنج و ر. نیکلسون، لندن، ۱۹۲۱)، ص ۱۳۲، ۱۳۴ (درباره‌ی ویرانی شیراز).

(۲) ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، چاپ تورنبرگ، ج ۱۱، ص ۱۱۷؛ راوندی، راحة الصدور، از صفحه‌ی ۱۸۰ به بعد

(۳) ابن اثیر، همان، ج ۱۲، ص ۲۳۳-۲۳۵

(۴) تاریخ جهانگشا، (چاپ محمد قزوینی، لندن - لیدن، ۱۹۱۲-۳۷)، ج ۱، ص ۱۷، ترجمه‌ی بویل (منچستر، ۱۹۵۸)، ج ۱، ص ۲۵

(۵) نزهة القلوب، ص ۲۷؛ ترجمه‌ی لسترنج، ص ۳۴ (به کوشش دبیرسیاقی، ص ۲۸)

(۶) سیفی، تاریخ‌نامه‌ی هرات، (چاپ محمد زبیرالصدیقی، کلکته، ۱۹۴۴)، ص ۶۳ این رقم البته نامحتمل است.
(۷) ابن اثیر، ج ۱۲، ۲۵۷

(۸) جوینی، ج ۱، ص ۱۲۸. این رقمی است که مؤلف خود اختیار می‌کند. وی با توجه به این که شمارش اجساد کشتگان سیزده روز طول کشید، و در شبانه‌روز شمارش صد هزار جسد میسر بود، بدین نتیجه می‌رسد که جمع کشتگان باید یک میلیون و سیصد هزار تن بوده باشد. نگاه کنید به ترجمه‌ی انگلیسی بویل، ج ۱، ص ۱۶۴

(۹) سیفی، ص ۶۰؛ منابع دیگر نیز ارقام مشابهی به دست می‌دهند. حمدالله قزوینی به ما خبر می‌دهد که در دوره‌ی غوریان چهارصد و چهل هزار خانه‌ی مردم‌نشین در هرات وجود داشت (نزهة القلوب، ص ۱۵۲، به کوشش دبیرسیاقی، ص ۱۸۷، چهارصد و چهل و چار هزار خانه)، یعنی دو میلیون سکنه در این شهر زندگی می‌کردند، زیرا هر خانه به معنی یک خانواده است. به روایت سیفی (ص ۶۷) در غایله‌ی مغول صد و نود هزار تن در هرات و ناحیه‌ی آن سلاح بر گرفتند؛ اگر مردان مناسب خدمات نظامی را ده درصد جمعیت در نظر بگیریم، در مورد کل جمعیت و نواحی آن به رقم یک میلیون و نهصد هزار نفر می‌رسیم.

(۱۰) تاریخ‌گزیده، ص ۵۸۰ (به اهتمام عبدالحسین نوایی، ص ۵۸۹).

۱۱) نسوی، ص ۵۲ (به تصحیح مجتبا مینوی، ص ۷۷)

۱۲) جوینی، ج ۱، ص ۱۳۸؛ ترجمه‌ی بویل، ج ۱، ص ۱۷۵

۱۳) نزهة القلوب، ص ۵-۵۴؛ کلاویخو (visit to the court of Timur, 1881 Diary of)، ویرایش ا.

اسرزنوسکی، ص ۱۸۷

۱۴) بنابر ذیل نویس تاریخ سیستان (چاپ ملک الشعراى بهار، ۱۳۱۴، ص ۳۹۶) کمابیش صد هزار آدمی از قحطی و درد پای

و دهان و دندان (فساد خون؟) در محاصره‌ی سیستان (زرنگ) در سال ۶۳۲ ق / ۵-۱۲۳۴ م. هلاک شدند.

۱۵) معجم البلدان، (چاپ ف. وستنفلد، لایپزیک، ۷۰-۱۸۶۶)، همه جا، تحت اسامی شهرها و نواحی خراسان؛ در این جا از

جمله شمار روستاهای نواحی نیز به دست داده شده. تنها در ناحیه‌ی توس حدود هزار روستا وجود داشت (همان کتاب، ج ۳،

ص ۵۶۰).

۱۶) نسوی، ص ۴-۵۲ (تصحیح مجتبا مینوی، ص ۸۱-۷۷).

۱۷) جوینی، ج ۱، ص ۱۱۹؛ ترجمه‌ی بویل، ج ۱، ص ۱۵۲

۱۸) سیفی، ص ۸۳

۱۹) ۶۱۸ ق / ۲۱-۱۲۲۰ م.

۲۰) سیفی، ص ۸۷

۲۱) سیفی، ص ۸۳

۲۲) همان، ص ۱۸۲-۱۸۳

۲۳) همان، ص ۹۰-۸۹. برای جزئیات بیش تر نگاه کنید به: ی. پتروشفسکی، کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول،

ترجمه‌ی کریم کشاورز، ج ۱، ص ۱۲۸

۲۴) سیفی، ص ۱۱۱-۱۱۰

۲۵) معجم البلدان، ج ۱، ص ۷۱۳

۲۶) افلاکی، مناقب العارفين (ترجمه‌ی هوار، ۱۹۱۸)، ج ۱، ص ۱۵

۲۷) جوینی، ج ۱، ص ۵-۱۰۳؛ ترجمه‌ی بویل، ص ۱۳۳-۱۳۰

۲۸) چانگ‌چون، ص ۱۱۱

۲۹) مارکوپولو، ترجمه‌ی یول، ج ۱، ص ۱۵۸

۳۰) ابن بطوطه، ج ۳، ص ۵۸ (ترجمه‌ی محمدعلی موحد، ج ۱، ص ۴۳۱)

۳۱) جوینی، ج ۱، ص ۱۳۲-۱۲۵؛ ترجمه‌ی بویل، ج ۱، ص ۱۶۸-۱۵۹

۳۲) همان، ج ۲، ص ۲۳۸؛ ترجمه‌ی بویل، ج ۲، ص ۵۰۱

۳۳) همان، ج ۱، ص ۱۴۰-۱۳۳؛ ترجمه‌ی بویل، ج ۱، ص ۱۷۸-۱۶۹

۳۴) معجم البلدان، ص ۳، ص ۲۳۰؛ ج ۴، ص ۸۵۹

۳۵) نزاری، کلیات، نسخه‌ی خطی در انستیتو زبان و ادبیات آکادمی علم جمهوری شوروی سوسیالیستی تاجیک، شماره ۱۰۰

(دست‌نویس ۹۷۲ ق / ۵-۱۵۶۴م). I292a

۳۶) جوینی، ج ۳، ص ۲۲۷؛ ترجمه‌ی بویل، ج ۲، ص ۷۲۴

۳۷) تاریخ طبرستان، ویرایش عباس اقبال، ۱۳۲۰، ج ۱، ص ۷۴

۳۸) همان، ج ۱، ص ۷۴

۳۹) همان جا

۴۰) همان، ج ۱، ص ۸۱

۴۱) ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، ترجمه‌ی خلاصه شده‌ی انگلیسی ادوارد براون، انتشارات اوقاف گیب، (لیدن - لندن،

۱۹۰۵)، ص ۲۵۸

۴۲) ظهیرالدین مرعشی، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، (چاپ ب. دورن، سن پترزبورگ، ۱۸۵۰)، ص ۲۶۴

۴۳) معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۹

۴۴) نزهة القلوب، ص ۱۵۹ (به کوشش دبیرسیاقی، ص ۱۹۷).

تاثیر حمله مغولان بر دانش و فرهنگ و آموزش

(از ورود مغولان تا آغاز فرمانروایی هلاکو)

هجوم مغولان به عنوان یکی از مهمترین حادثه‌های تاریخ ایران، تمامی ارکان و بنیانهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آن روزگاران ایران را تحت تاثیر خویش قرارداد و نقطه عطفی شد که اهمیت خود را تا به سده‌های اتی حفظ نمود

. به عبارتی این حادثه ، نوسان و دگرگونی بسیاری را در مسیر تاریخ سبب گردید و در هر زمینه از تاریخ نقش موثر و قابل تامل ایفا نمود .

چنگیزخان ، پیشوای مهاجمان مغول ، با اندیشه ای بزرگ و در عین حال ماجراجویانه و حساب شده ، جهانگیری را وجهه همت خویش ساخت و در نیل به این هدف از هیچ ابزاری فروگذار نکرد . و البته تنها چیزی که در این میان برای او اهمیت نداشت آن بود که کردار و رفتارش چه اثراتی بر جامعه های مفتوحه و مقهور خواهد نهاد .

یکی از بارزترین نتایج این حمله را ایجاد تزلزل در تمدن و فرهنگ ملت‌های شکست خورده باید دانست . در حقیقت ، قوم مغول که در مقام مقایسه با بسیاری از سرزمین‌هایی که به تحت تسلط خویش آورد (به مانند ایران و چین) از نظر فکری و فرهنگی چیزی نداشت ، در برخوردهای ابتدایی کوچکترین و کمترین توجهی به فرهنگ و تمدن ملت‌ها نکرد و تمام تلاش و کوشش خویش را برای فتوحات ارضی و گسترش متصرفات مبذول داشت . در نتیجه این سرزمین‌ها و از جمله ایران زیان بسیار دیده و در زیر دست و پای مهاجمان خرد و له گشتند . اثرات تاسف بار این واقعه به حدی بود که تا مدتی وقفه و فترت در سیر تمدن و یا بهتر است گفته شود در تمامی بنیان‌هایی که تمدن ایرانی بر آن بنا گشته بود پدیدار شد و پس از آن نیز هیچگاه به نحو مطلوب و به مانند گذشته جبران نشد . ابن اثیر که خود از جمله تماشاگران این واقعه دهشتناک بوده است ابعاد گستردگی آن را با شگفتی بسیار چنین بیان می دارد :

« اگر گوینده ای می گفت جهان از زمانی که پروردگار بزرگ و منزه ادم را افرید تا به امروز به چنین بلایی گرفتار نشده راست می گفت .» (ابن اثیر ، عزالدین علی ، **الکامل** ، جلد ۲۶ ، ترجمه ابوالقاسم حالت ، تهران : شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران ، ۱۳۵۵ ، ص ۱۲۵)

ناگفته پیداست که در این اوضاع تکلیف معنویات و از زمره آنها دانش چه می توانست باشد . به واقع حمله مغولان آغازی برای رکود علم و برافتادن درس و مدرسه حداقل برای چند دهه بود . مصیبت به حدی گران و سخت بود که نگارنده تاریخ جهانگشای دردمندانه می گوید :

« به سبب تغییر روزگار و تاثیر فلک دوار و گردش گردون دون و اختلاف عالم بوقلمون ، مدارس درس مندرس و معالم علم منطمس گشته و طبقه طلبه آن در دست لگدکوب حوادث پایمال زمانه غدار و روزگار مکار شدند و به صنوف صروف فتن و محن گرفتار و در معرض تفرقه و بوار معرض سیوف ابدار شدند و در حجاب تراب متواری ماندند . » (جوینی ، محمد ،

تاریخ جهانگشای جوینی ، جلد ۱ ، تصحیح محمد قزوینی ، تهران : دنیای کتاب ، چاپ سوم ، ۱۳۸۲ ، ص ۳)

و سپس ناامیدانه چنین می سراید :

« هنر اکنون در دل خاک طلب باید کرد زانک اندر دل خاکند همه پرهبران » (همان ، ص ۳)

به واقع پس از حمله مغول تا سالها هیچ توجهی به دانش و دانشمندان نگشت و آنچه که در نزد مغولان ارج و اعتباری نداشت کتاب و کتاب خوان و کتاب نویس بود . و البته لازم است یاد گردد این مسئله که حملات مغولان یکباره و تمام شدنی نبود نتایج مخرب را مضاعف و اثرات ویرانگر آن را تشدید می ساخت . در این میان و در این وانفسا ، تنها مناطقی که با حمله و هجوم کمتری مواجه شدند (به مانند نواحی غربی کشور از جمله تبریز) توانستند اقبال بیشتری بیابند ، اما مناطق شرقی ایران زمین و دنیای اسلام (به مانند ماوراء النهر و خراسان) که سالیان بسیار مأمّن و مأوای دانشمندان و دانش پژوهان بود در اثر حملات پیاپی مضمحل و نابود گشت و زمانیکه نواحی یاد شده رو به ویرانی نهاد ، دانش هم تقریبا به کلی از کشور رخت بر بست « زیرا زندگی بادیه نشینی بر آن نواحی چیره گردید » (ابن خلدون ، عبدالرحمن ، مقدمه ابن

خلدون ، جلد دوم ، ترجمه محمد پروین گنابادی ، تهران : بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۵۳ ، ص ۱۱۵۲) و اگر توجه داشته باشیم که مغولان را خود از علم و دانش بهره ای نبود نگاه پذیرش این ویرانگری اسانتر می گردد . طبیعتا منطق شمشیر و افتخار به تعداد کشتگان با کتاب و قلم سازگار نبود . جوینی در این باره چنین نگاشته است :

« چون مغولان را علم و معرفتی نبوده است از قدیم تتبع سخن قامان می کرده اند و اکنون پادشاه زادگان را بر کلام و دعاوی ایشان اعتماد است و در وقت ابتدای کاری و مصلحتی تا با منجمان موافقت ایشان نیفتد امضای هیچ کاری نکنند و بیماران را هم بدین صفت معالجت نمایند . » (تاریخ جهانگشای جوینی ، جلد ۱ ، ص ۴۴)

و سپس در تایید دوباره گفتار خویش مبنی بر به دور بودن مغولان از دانش و آگاهی چنین بیان می دارد :

« و این اکاذیب از مطول اندکی و از صد یکی است که ثبت افتاد ، غرض تقریر جهل و حماقت آن طایفه است . » (همان

، ص ۴۵)

حال آیا در پناه حاکمیت چنین تفکری می توان رشد و گسترش دانش و پشتیبانی قدرتمندان را از دانشمندان انتظار داشت ؟
انگونه که از تواریخ بر می آید ، در این وضعیت بغایت بغرنج نه تنها از عالمان و فاضلان حمایتی نمی شد بلکه هرکسی و از هر طبقه ای و از جمله دانشمندان طعمه شمشیر می گشتند . در مورد قاضی وحید الدین فوشنجی از بزرگان و علمای نامور آن روزگاران در منابع تاریخی آمده است که در زمانیکه اسیر دست تولی پسر چنگیز گردید « از او پرسیدند تو کیستی ؟ و او گفت : من ادم بیچاره ای از جنس دانشمندان و دعاگویان هستم » (جوزجانی ، قاضی منهج سراج ، طبقات نصری ، جلد

دوم ، تصحیح عبدالحی حبیبی ، افغانستان : انجمن تاریخ افغانستان ، ۱۳۴۳ ، ص ۱۲۳) و تنها با دروغگویی مصلحتی توانست که جان سالم از مرگ برهاند .

در زمان مغولان دیگر علم و دانش به مفهوم واقعی خویش معنی نداشت و تنها در صورتی کاربرد می یافت که مشکلی از مشکلات فاتحان را حل می نمود و از جمله کاربردهای دانش افراد باسواد این بود که پس از اسارت ، کشته ها را شمارش نمایند. (نویسندگان روسی ، **تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز** ، ترجمه کیخسرو کشاورزی ، تهران : پویش ، ۱۳۵۹ ، ص ۲۱۷)

شواهد دیگری نیز که بر کم دانشی و جهالت مغولان و دوری گزیدن آنان از یادگیری و اموختن دلالت می کند وجود دارد . به گونه ای که در بخارا که بنا به گفته مولف تاریخ جهانگشای « از بلاد شرقی قبه اسلام است و در میان آن نواحی به مثبت مدینه السلام ، سواد آن بیاض نور علما و فقها اراسته و اطراف آن به طُرف معالی پیراسته و از قدیم باز در هر قرن جمع نحاریر علمای هر دین آن روزگار بوده است ... » (**تاریخ جهانگشای جوینی** ، جلد ۱ ، ص ۷۶) مغولان صندوقها و مصحفهای قران کریم را اخور اسبان خویش ساختند (بناکتی ، ابو سلیمان داوود ، **تاریخ بناکتی** ، به کوشش جعفر شعار ، تهران : انجمن آثار ملی ، ۱۳۴۸ ، ص ۳۶۶ و شبانکاره ای ، محمد بن علی بن محمد ، **مجمع الانساب** ، به تصحیح **میرهاشم محدث** ، تهران : امیرکبیر ، ۱۳۶۳ ، ص ۲۳۶ و فضل الله ، رشیدالدین ، **جامع التواریخ** ، به کوشش بهمن کریمی ، تهران : اقبال ، چاپ چهارم ، ۱۳۷۴ ، ص ۳۶۱) و سرنوشت علما و مجتهدان آن این شد که « افسار چارپایان را به دست آنها می دادند . » (خواندمیر ، غیاث الدین بن هماد الدین ، **تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر** ، جلد سوم ، تهران : کتابخانه خیام ، ۱۳۳۳ ، ص ۳۶۱)

مغولان پس از ویران ساختن ماوراءالنهر راهی خراسان شده بودند که جایگاه نشر علوم بود و از مدتها پیش از سیل بنیان برافکن تهاجم مغول ، شهرهایش (به مانند نیشابور و مرو) دارای مدارس معتبر بودند . اینان در خراسان نیز از هر لحاظ به ویرانگری و غارت و تاراج دست یازیدند و از لحاظ علمی و آموزش بیشتر نهادهای عظیم چون مساجد و دانشگاهها(مدارس) را از بین بردند و این دانشگاههای اسلامی پس از حمله مغول دیگر هرگز به حالت اولیه خود بازنگشتند . (**نخستین** ، مهدی ، **تاریخ سرچشمه های اسلامی آموزش و پرورش غرب** ، ترجمه عبدالله ظهیری ، مشهد : استان فدس رضوی ، ۱۳۶۷ ، ص ۷۵)

نیشابور که سالیانی بس طولانی از مراکز مهم تعلیم و تربیت به شمار می آمد « پس از این حمله دهشتناک مانند چراغی خاموش شد و آن همه مدارس و عمارات و دارالعلم ها در زیر توده های خاک سرفروبرده و برای همیشه معدوم گردید. » (مویذ ثابتی ، علی ، **تاریخ نیشابور** ، تهران : انجمن آثار ملی ، ۱۳۵۵ ، ص ۱۸۹) و بنا به گفته جوزجانی :

« خلق آن را تمام شهید کردند و شهر را خراب کردند و دیوارها را پست کردند و جفت گاو بر بستند و به شهر براندند چنانچه آثار عمارت آن شهر باقی نماند . » (طبقات ناصری ، جلد ۲ ، ص ۱۲۱)

زمانیکه موج تهاجمات چنگیز و سپاهیانش به پایان رسید بار دیگر فرزندش اکتای حمله جدید آغاز نمود ، اینکه گفته می شود اکتای از اخلاقی ملایمتر نسبت به پدر خود برخوردار بود را نباید به معنی تغییری جدی در عملکرد مهاجمان دانست و حتی اگر به خود او خوشبین باشیم رفتار خودسرانه فرماندهان و سربازان او را عاملی جهت ادامه ویرانگریها و خانمان براندازیها باید دانست . در زمان اکتای بود که پس از قتل عام در غزنین « منازل و مساکن ارباب درس و فتوی را مساکن و ماوای جغد ساختند » (بلخی ، محمد بن خاوند شاه ، **روضه الصفا** ، تهذیب و تلخیص عباس زریاب ، تهران : انتشارات علمی ، ۱۳۷۳ ، ص ۸۵۶) و بنا به روایتی شیخ فرید الدین عطار نیشابوری شاعر و عارف نامور کشته شد (دولتشاه سمرقندی ، ابن بختیشاه ، **تذکره الشعرا** ، به همت محد رضانی ، تهران : پدیده خاور ، ۱۳۶۶ ، ص ۱۴۳) و به هنگام حمله سپاهیان مغول به فرماندهی اکتای به شهر اصفهان بود که چکامه سرایی چون کمال الدین اسماعیل اصفهانی به زیر شکنجه جان سپرد (براون ، ادوارد ، **تاریخ ادبیات ایران** ، از فردوسی تا سعدی ، جلد دوم ، ترجمه غلامحسین صدری افشار ، تهران : مروارید ، چاپ سوم ، ۱۳۶۳ ، ص ۲۲۳) و پیش از مرگ با خون خویش بر دیوار نوشت :

« کو دل که دمی بر وطن خود گرید بر حال من و واقعه بد گرید

دی بر سر مرده ای دوصد گریان بود امروز یکی نیست که بر صد گرید » (مستوفی ، حمدالله ، **تاریخ گزیده** ، به اهتمام عبدالحسین نوایی ، تهران : امیر کبیر ، چاپ چهارم ، ۱۳۸۱ ، ص ۷۴۶)

در حقیقت ، تا زمانیکه ایرانیان در دستگاه ایلخانان مغول جایگاهی نیافته بودند و موفق به رام نمودن خوی وحشیانه آنان نگشته بودند کمترین تلاشی در جهت جبران این ویرانگریها و جنایتها صورت نگرفت و حتی مدرسه ای که مادر منگوقالان در بخارا بنا نهاد و تولیتش را به شیخ سیف الدین باخزری سپرد (**روضه الصفا** ، جلد ۲ ، ص ۸۷۱ و **تاریخ جهانگشای جوینی** ، جلد ۱ ، ص ۸۴) اندکی بعد در درگیری میان منگو و شاهزادگانی از اولوس جغتای که با پیروزی جغتاییان به پایان رسید به

کلی نبود شد و « تمامت متعلقان و نوکران بوکای (برادر منگو) را به قتل آوردند تا غایتی که شیخ زاده اسلام ، جلال الدین پسر شیخ الاسلام سیف الدین باخزری را نیز شهید کردند . » (تاریخ بناکتی ، ص ۴۰۵)

نظایر چنین وضعی در سایر نقاط ایران و به ویژه در نخستین حملات تکرار شد ، چنانکه در نواحی شمالی « خرابیهای محکم کردند و قتل به افراط نمودند ، چنانچه توده خاک در ساری و امل و کجور هنوز (قرن هشتم) باقی است و به عده هیچ صاحب امری در ملک عجم خصوصا طبرستان نماند . » (ظهیرالدین مرعشی ، سید ظهیرالدین بن سید نصرالدین ، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ، به کوشش برنهارد ارن ، تهران : گستره ، ۱۳۶۳ ، ص ۲۶۴)

در یک کلام در پی حمله مغول علم ودانش رو به افول نهاد و نشانی از فرهنگ و ادب به جای نماند . این افول دانش به حدی محسوس و چشمگیر بوده است که قزوینی در مقدمه خود بر تاریخ جهانگشای سیمای کلی فرهنگ و ادب آن روزگاران را چنین توصیف می دارد :

« در میان آن کشمکشها و تلاطم امواج فتن ... مراکز علم و ادب بأسرها خراب شد و مخازن صنعت و ثروت مأوای بوم و غراب گشت ، علما و فضلا را همه جا جمیعا مانند گوسفند ذبح کردند ، کتابخانهها و کتابخوانها رامعا نیست و نابود نمودند ، و از اقل نتایج و ار اهون اثار استیلای مغول بر ایران آن بود که علم و ادب در آن سرزمین در عهد ایشان به منتهی درجه انحطاط و تنزلی که ادبیات یک مملکت ممکن است بدان درجه رسد رسید ، و کسانی که اندکی به علوم و ادبیات اسلامیة اشنا باشند تفاوت درجه فاحشی را که مابین کتب و تالیف قبل از استیلای مغول و کتب و اثار بعد از آن نمایان است البته ملاحظه کرده اند . » (تاریخ جهانگشای جوینی ، جلد ۱ ، ص ۵ مقدمه)

در واقع اگر مغولان می توانستند همه جای ایران را مشابه ماوراءالنهر و خراسان به کرات لگدکوب سم ستوران خویش سازند و تلی از ویرانه ها بنا نهند ، دگر هیچ اثری از علم و ادب باقی نمی ماند . اما ناتوانی آنان در این کار و مهمتر از آن هوشیاری حاکمان برخی نواحی و همچنین بیداری برخی رجال دانشمند و در ضمن گرایش یافتن خوانین مغول به فرهنگ ایرانی - اسلامی مانع از وقوع چنین فاجعه ای گشت . از سوی دیگر ، گریز بسیاری از دانشمندان و فضلا را از مهمترین موانع در جهت جلوگیری از انحطاط و نابودی کامل دانش و ادب آن زمان ایران می توان برشمرد . به عبارت دیگر « نویسندگان و دانشمندان گریختند تا در مناطقی که تلخی شکست را کمتر چشیدند پناه جویند و آن قسمت از میراث فرهنگی که نتوانستند با خود نجات دهند محکوم به فنا گردید . » (بویل ، جی ، ا ، تاریخ ایران ، پژوهش از دانشگاه کمبریج ، جلد پنجم

، ترجمه حسن انوشه ، تهران : امیرکبیر ، ۱۳۶۶ ، ص ۶۳۸)

نتیجه آنکه ، آثار علمی بسیاری در تهاجم مغولان نیست و نابود گردید و این ادعا با توجه به عظمت و سرعت ویرانگری های مغولان و با در نظر گرفتن مسئله یک یا چند نسخه ای بودن کتابها در ان روزگاران کاملا موجه می باشد . به علاوه این فضل و ادب هم که باقی ماند بیشتر در جاهایی بود که پای لشگریان مغول بدانجا نرسیده بود و یا بسیار کم قدرت تر و کم اثرتر رسیده بود و به قولی « اگر این قسمت را هم مغول ویران کرده و به کشتن فضل و معدوم کردن کتب ان دست یافته بودند ، این عده کتابی هم که حالیه از آثار شعرا و ادبای فارسی باقیست به جای نمی ماند و بیشتر از آنچه از این نفایس از میان رفته ، نوشته ها و گفته های فرزندان با ذوق ایران طعمه زوال می گردید .» (اقبال اشتیانی ، عباس ، تاریخ مغول ، تهران : امیر کبیر ، چاپ هفتم ، ۱۳۷۹ ، ص ۱۰۸)

کتاب نامه :

- ۱- ابن اثیر ، عزالدین علی ، **الکامل** ، جلد ۲۶ ، ترجمه ابوالقاسم حالت ، تهران : شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران ، ۱۳۵۵ ،
- ۲- ابن خلدون ، عبدالرحمن ، **مقدمه ابن خلدون** ، جلد ۲ ، ترجمه محمد پروین گنابادی ، تهران : بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۵۳ ،
- ۳- اقبال اشتیانی ، عباس ، **تاریخ مغول** ، تهران : امیر کبیر ، چاپ هفتم ، ۱۳۷۹ ،
- ۴- براون ، ادوارد ، **تاریخ ادبیات ایران ، از فردوسی تا سعدی** ، جلد دوم ، ترجمه غلامحسین صدری افشار ، تهران : مروارید ، چاپ چهارم ، ۱۳۶۳ ،
- ۵- بلخی ، محمد بن خاوندشاه ، **روضه الصفا** ، جلد ۲ ، تهذیب و تلخیص عباس زریاب ، تهران : انتشارات علمی ، ۱۳۷۳ ،
- ۶- بناکتی ، ابوسلیمان داود ، **تاریخ بناکتی** ، به کوشش جعفر شعار ، تهران : انجمن آثار ملی ، ۱۳۴۸ ،
- ۷- بویل ، جی ، **۱ ، تاریخ ایران ، پژوهش از دانشگاه کمبریج** ، جلد ۵ ، ترجمه حسن انوشه ، تهران : امیر کبیر ، ۱۳۶۳ ،
- ۸- جوزجانی ، قاضی منهاج سراج ، **طبقات ناصری** ، جلد ۲ ، تصحیح عبدالحی حبیبی ، افغانستان : انجمن تاریخ افغانستان ، ۱۳۴۳ ،

۹- جوینی ، محمد ، **تاریخ جهانگشای جوینی** ، جلد ۱ ، تصحیح محمد قزوینی ، تهران : دنیای کتاب ، چاپ سوم ،

۱۳۸۲

۱۰- خواند میر ، غیاث الدین بن همام الدین ، **تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر** ، جلد ۳ ، تهران : کتابخانه خیام

، ۱۳۳۳

۱۱- دولتشاه سمرقندی ، ابن بختیشاه ، **تذکره الشعرا** ، به همت محمد رضانی ، تهران : پدیده خاور ، ۱۳۶۶

۱۲- شبانکاره ای ، محمد بن علی بن محمد ، **مجمع الانساب** ، به تصحیح میرهاشم محدث ، تهران : امیرکبیر ، ۱۳۶۳

۱۳- ظهیرالدین مرعشی ، سیدظهیرالدین بن سید نصرالدین ، **تاریخ طبرستان و رویان و مازندران** ، به کوشش

برنهارد ارن ، تهران : گستره ، ۱۳۶۳

۱۴- فضل الله ، رشیدالدین ، **جامع التواریخ** ، به کوشش بهمن کریمی ، تهران : اقبال ، چاپ چهارم ، ۱۳۷۴

۱۵- مستوفی ، حمدالله ، **تاریخ گزیده** ، به اهتمام عبدالحسن نوایی ، تهران : امیرکبیر ، چاپ چهارم ، ۱۳۸۱

۱۶- موید ثابتی ، علی ، **تاریخ نیشابور** ، تهران : انجمن آثار ملی ، ۱۳۵۵

۱۷- نخستین ، مهدی ، **تاریخ سرچشمه های اسلامی آموزش و پرورش غرب** ، ترجمه عبدالله ظهیری ، مشهد :

استان قدس رضوی ، ۱۳۶۷

۱۸- نویسندگان روسی ، **تاریخ ایران** ، از زمان باستان تا امروز ، ترجمه کیخسرو کشاورزی ، تهران : پویش ، ۱۳۵۹